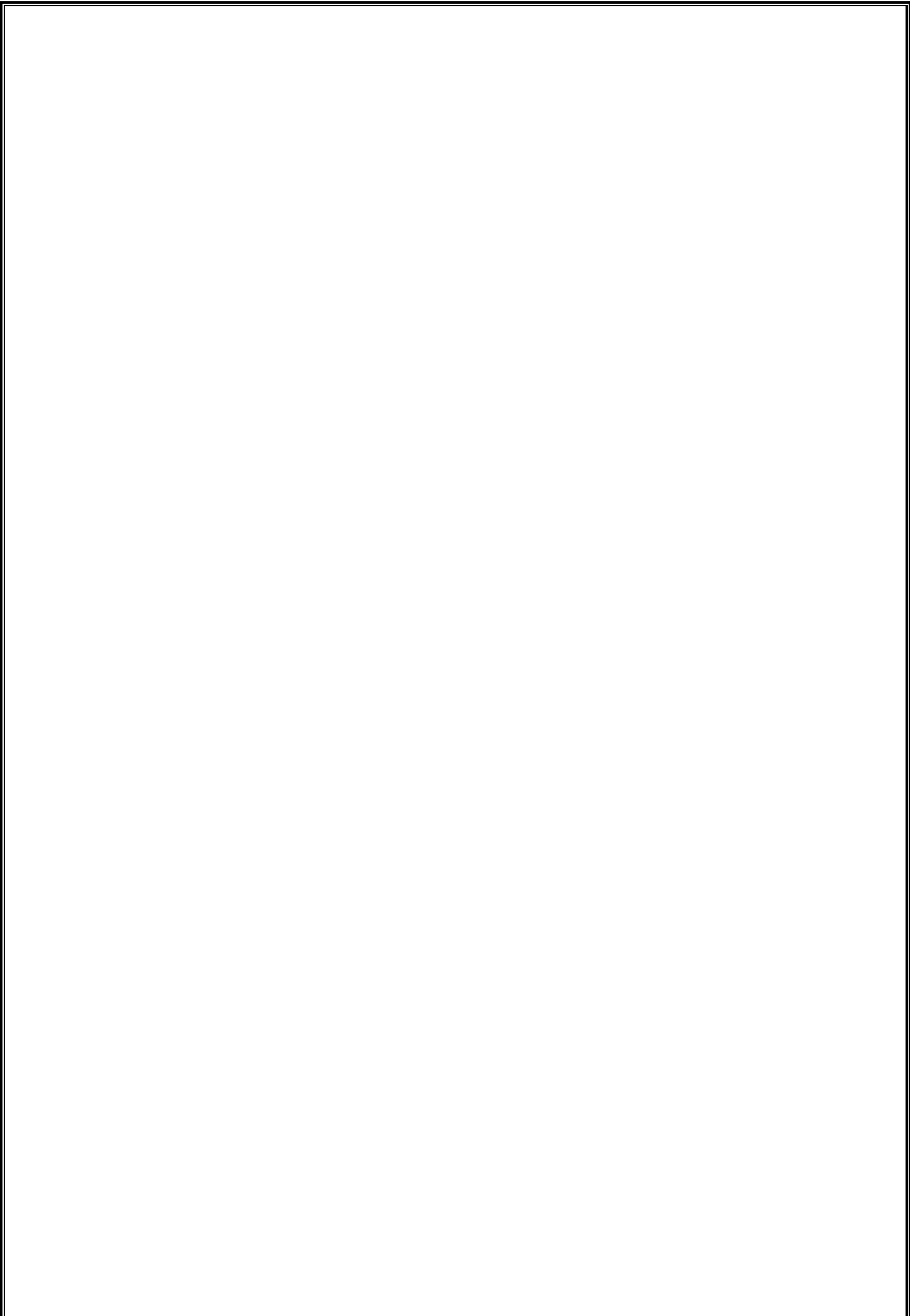


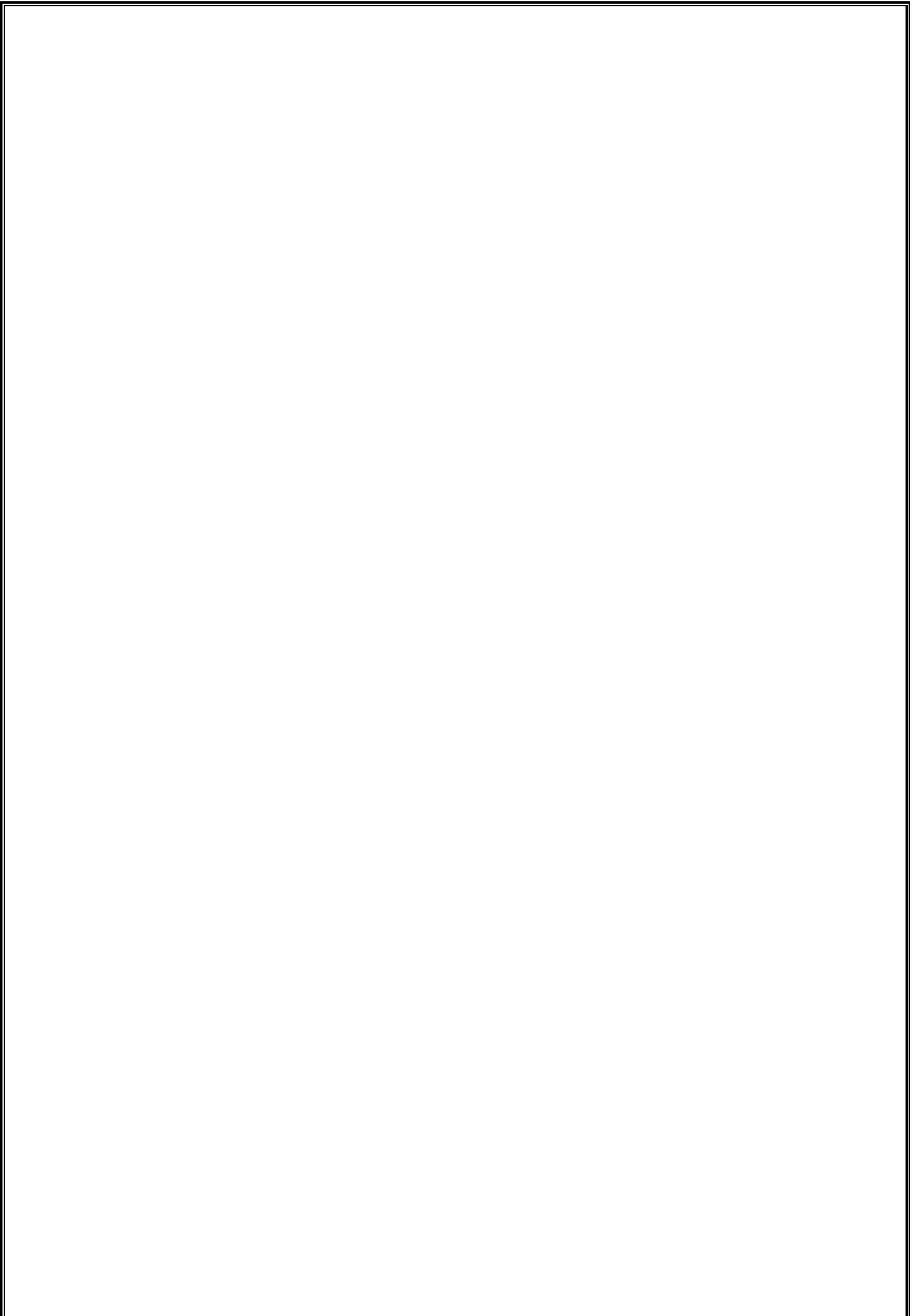
معتز عباسی، رئیس حکومت اسلامی یا بازیچه دست ترکان

نویسنده: علی جلالی

مرکز حقایق اسلامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## چکیده:

المعتز بالله ، به عنوان سیزدهمین خلیفه عباسی ، بعد از مستعین بالله و با حمایت ترکان، در سال ۲۵۲ هجری قمری به خلافت رسید. بزرگترین جنایت او در زمان خلافت ، به شهادت رساندن امام هادی علیه السلام بود. او که سعی می‌کرد اقتدار ترکان را کاهش دهد ، مورد غضب آنها قرار گرفت و بعد از سه سال و هفت ماه خلافت در سن ۲۴ سالگی به دستور ترکان کشته و در سامرا مدفون شد.

کلیدواژگان: معتز ، عباسیان ، خلیفه ، ترکان ، امام هادی علیه السلام

## مقدمه

ابوعبدالله محمد(زبیر) بن جعفر متوکل بن معتصم بن هارون الرشید ملقب به المعتز بالله ، سیزدهمین خلیفه عباسی می‌باشد . مادرش کنیزی به نام قبیحه بود. او رومی‌تبار بود و از فرط زیبایی و برای چشم‌زخم نخوردن، از باب تضاد در نام‌گذاری، قبیحه (زشت) خوانده شد.<sup>۱</sup>

در زمان خلافت مستعین ، خلیفه عباسی ابراهیم معروف به مؤید را به همراه برادرش معتز در سامرا زندانی کرد. هنگامی که مستعین به بغداد رفت، سپاهیان سامرا بر او شوریدند و ابراهیم و معتز را از زندان آزاد کرده، با معتز بیعت کردند. میان معتز و مستعین جنگی در گرفت که ماه‌ها طول کشید و به کناره‌گیری مستعین از خلافت به نفع معتز انجامید.

## آغاز خلافت

وقتی مستعین خود را از خلافت خلع کرد و به سبب اختلافاتی که بود ، اعتراف کرد که از خلافت برکنار است و صلاحیت آن را ندارد و مردم را از بیعت خود آزاد کرد، او را به شهر واسط بردند و شاعران در این باره سخن فراوان گفتند و به وصف آن مبالغه کردند. در این زمان ترکان پسر عموی او معتز را به جای او نشاندهند. بیعت وی در هجده سالگی در روز پنجشنبه دوم محرم و به قولی سوم محرم سال ۲۵۲ قمری انجام شد و سرداران و غلامان و شاکریه و مردم بغداد با او بیعت کردند و در مسجد جامع بغداد در هر دو سمت خطبه بنام وی خواندند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> النجوم الزاهرة، ابن تغری بردی، ۳ / ۳۸

<sup>۲</sup> مروج الذهب ، مسعودی ، الجزء الرابع ، ص ۸۱

## معتز و ولیعهدی او

معتز برادرش ابراهیم ملقب به المؤید بالله که مادرش کنیزی اندلسی به نام سحر بود، ولیعهد خود کرد، اما بعدها بر او خشم گرفت و او را زندانی کرد. به او خبر دادند که مؤید بر ضد تو توطئه می‌کند و جمعی از موالی را به خود جلب کرده است به همین جهت مؤید و ابواحمد را که از یک پدر و مادر بودند را حبس کرد و از مؤید خواست خودش را از ولایتعهدی برکنار کند و چهل عصا به او زدند تا پذیرفت و به این مطلب اقرار کرد. آنگاه به معتز خبر رسید که جمعی از ترکان هم داستان شدند تا مؤید را از زندان خارج کنند ولی در روز پنجشنبه هشت روز مانده از ماه رجب سال ۲۵۲ ق مؤید را بی جان از زندان بیرون آوردند و قاضیان و فقیهان را حاضر کردند و دیدند که اثری در او نبود. گویند او را در لحافی مسموم پیچیدند و از دو طرف آن را محکم کردند تا مُرد. زندان ابواحمد را نیز سخت کردند و از هنگام ورود به سامرا و احترامی که دید تا زندان او شش ماه و سه روز بود. آنگاه سیزده روز مانده از ماه رمضان و پنجاه روز پس از قتل مؤید او را به بصره فرستادند. اسماعیل بن قبیحه که برادر پدر و مادری معتز بود به جای مؤید ولیعهد شد سپس سران غلامان پیش معتز آمدند و از او خواستند که وصیف و بغا را ببخشد و او نیز پذیرفت.<sup>۳</sup>

## قتل امام هادی علیه السلام

از بزرگترین جرائم خلیفه عباسی این بود که پیشوای دهم شیعیان حضرت امام هادی علیه السلام را به شهادت رساند. او که در مقابل قدرت امام عاجز شده بود و هیچ راهی برای مقابله با امام نداشت در نهایت به مانند خلفای دیگر دست به این عمل شنیع زد و در ماه رجب سال ۲۵۴ قمری در زمان ایشان را مسموم کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۳</sup> تاریخ الامم و الملوک، طبری ج ۹، ص ۳۶۱-۳۶۲ — مروج الذهب، مسعودی، الجزء الرابع، ص ۹۰

<sup>۴</sup> سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۱۲ به نقل از شبلنجی، نور الابصار، ص ۱۶۶

معتز اولین خلیفه بود که با زیور طلا سوار بر اسب می‌شد. خلفای بنی عباس قبل از او و نیز گروهی از بنی امیه کمر بند و غلاف شمشیر و زین و لگام اسبشان زیور سبک نقره داشت. وقتی معتز با زیور طلا سوار شد و مردم از رفتار او پیروی کردند.<sup>۵</sup>

## خلیفه و ترکان

پس از قتل متوکل، ترکان بر امور کشور مسلط شدند و به جای اینکه خلیفه فرمانده آنان باشد، خلیفه را به زیر فرمان خود در آوردند، به گونه ای که اگر خلیفه به خواسته های آنان تن نمی داد، نقشه برکناری یا قتل او را می کشیدند.

داستانی که ذیلاً یادآور می شویم گواه این معنا است:

روزی معتز گروهی از هم فکran و محرمان اسرار خود را در مجلسی گرد آورد سپس ستاره شناسی را احضار کردند تا مدت خلافت وی را تعیین کند. در این موقع ظریفی که در مجلس بود، گفت: من بیش از ستاره شناس، از مدت خلافت و عمر او آگاهم. آنگاه نظریه خود را چنین بیان کرد: تا روزی که ترکان هوادار خلیفه هستند و دوام حکومت او را بخواهند، او بر مسند خلافت مستقر خواهد بود و روزی که مورد خشم آنان قرار گیرد و علاقه آنان از او قطع شود، آن روز پایان حکومت او خواهد بود!<sup>۶</sup>

## خلع از خلافت

در سال ۲۵۳ قمری مردم کرخ سامرا از فرغانیان و ترکان، وصیف ترک را کشتند و بغا از دست آنها نجات پیدا کرد و صالح بن وصیف به جای پدرش نشست.

<sup>۵</sup> مروج الذهب، مسعودی، الجزء الرابع، ص ۹۴

<sup>۶</sup> الفخری، ابن طقطقا، ص ۲۴۳



در سال ۲۵۴ قمری بغاء صغیر از سامرا به طرف موصل رفت و غلامان خانه اش را غارت کردند و همه سپاه که با او و متفرق شد و او ناشناس در قایقی بازگشت و یکی از مغربیان سر پل سامرا با او درگیر شد و او را کشت و سرش را در سامرا آویزان کردند. معتز در زمان حیات بغا خواب راحت نداشت و شب و روز از ترس بغا سلاح خود را از خود دور نمی‌کرد و می‌گفت: به همین وضع هستم تا بدانم سر من از برای بغا است یا سر بغا از برای من است. می‌گفت: می‌ترسم بغا از آسمان بیفتد یا از زمین بیرون آید. بغا میخواست شبانه و پنهانی به سامرا برسد و ترکان را از یاری معتز منصرف کند و پول میان آنها پخش کند ولی موفق نشد. وقتی ترکان دیدند که معتز سران آنها را می‌کشد و برای نابودی ترکان نقشه می‌کشد و مغربیان و فرغانیان را در قبال آنها تقویت می‌کند، قصد کردند که او را از خلافت برکنار کنند و این چهار روز مانده از رجب سال ۲۵۵ قمری بود. ترکان بنا کردند گناهان او را بشمارند و از اعمالی که کرده بود ملامتش کنند و از او پول خواستند. ترتیب این کار را صالح بن وصیف به همدستی سرداران ترک داده بود. وی مقاومت کرد و انکار کرد که پولی برای دادن به آنها ندارد. وقتی معتز در چنگ آنها محصور شد کسی را به بغداد فرستادند تا محمد بن واثق ملقب به مهتدی را که معتز به آنجا تبعید کرده و بازداشته بود بیاورند. او را ظرف یک شبانه روز به سامرا آوردند و سران قوم در راه از او استقبال کردند و وارد قصر شد. معتز قبول کرد که خود را از خلافت خلع کند به شرط آنکه امانش بدهند که کشته نخواهد شد و به جان و مال و فرزند تأمین داشته باشد. محمد بن واثق قبول نکرد که بر تخت حکومت بنشیند یا بیعتی بگیرد مگر اینکه معتز را ببیند و سخن او را بشنود. معتز را آوردند در حالی که پیراهنی چرکین به تن داشت و دستمالی به سر بسته بود. وقتی محمد بن واثق او را دید از جا جهید و او را در بغل گرفت و با هم روی تخت نشستند و محمد بن واثق به او گفت: برادر قضیه چیست؟ معتز گفت من توان خلافت ندارم و دیگر نمی‌توانم کارهای آن را انجام بدهم و شایسته آن نیستم. مهتدی خواست در کار او وساطت بکند و میان او و ترکان اصلاح بدهد معتز گفت: به خلافت علاقه ای ندارم و آنها نیز به خلافت من رضایت نمی‌دهند. مهتدی گفت پس من از بیعت تو آزادم؟ گفت آزاد و رها هستی. وقتی وی را از بیعت خود آزاد کرد مهتدی

روی خود را از او برگرداند و او را از پیش مهتدی به زندان برگرداندند . شش روز پس از خلع از خلافت در زندان کشته شد.<sup>۷</sup>

شاعران درباره خلع معتز سخنان فراوان و رثاها گفتند از جمله شعر یکی از شعرای آن عصر که در ضمن قصیده‌ای می‌گوید:

عینُ لا تبخلی بسفح الدموع      واندبی خیر فاجع مفجوع

خانه الناصح الشفیق ونالته      أكفُّ الردی بحتفٍ سریع

بكر الترك ناقمین علیه      خالعیه ، أفدیه من مخلوع

قتلوه ظلماً وجوراً فألفو      ه کریم الأخلاق غیر جزوع

كان یغشی بحسنه بهجة البد      ر فتلقاه مظهراً للخضوع

وترى الشمس تستکین فلا تشرق      إماً رأته وقت الطلوع

لم یهابوا جیشاً ، ولا رهبوا ال سیف ، فلهفی علی القتیل الخلیع

أصبح التركي مالکی الأمر والعا      لم ما بین سامع ومطیع

وترى الله فیهمُ مالکُ الأ مر سیخزیهمُ بقتل ذریع

ای دیده از ریختن اشک دریغ مکن و از مصیبت بهترین کسان ناله کن

که یار نزدیکش خیانت کرد و پنجه مرگ به او رسید

ترکان انتقامجو وی را خلع کردند. قربان این مخلوع بروم

او را به ظلم کشتند و دیدند که بزرگوار بود و نالان نبود

با حسن خود رونق بدر را می‌یوشانیدو ماه در قبال او خاضع می‌شد

<sup>۷</sup> مروج الذهب ، مسعودی ، الجزء الرابع ، ص ۹۱

خورشید اگر به وقت طلوع او را می‌دید ساکن می‌شد و نور نمی‌پاشید

ترکان از سپاهی بیم نکردند و از شمشیر باک نداشتند ای دریغا از مقتول مخلوع

ترکان همه کاره شده‌اند و مردم شنونده و مطیعند

کار به دست خداست که آنها را با کشتاری سخت زبون خواهد کرد

و شاعری دیگر درباره او در ضمن قصیده ای بلند می‌گوید:

أصبحت مقلتي بدمع سفوحا      حين قالوا : اضحى الإمام ذبيحا

قتلوه ظلماً وجوراً وغدرا      حين أهدوا اليه حتفاً مريحا

نضراً الله ذلك الوجه وجها      وسقى الله ذلك الروح روحا

أيها الترك سوف تلقون للدهر      سيوفاً لا تستبل الجريحا

فاستعدوا للسيف عاقبة الأمر      فقد جئتمُ فعلا قبيحا

وقتی گفتند امام کشته شد چشم اشکبار شد

او را به ظلم و خیانت کشتند و مرگی آسوده داشت

خدا آن چهره را تازه دارد و آن روح را راحت رساند

ای گروه ترک به روزگار شمشیرها خواهید دید که زخم دار را رهانکند

برای شمشیر آماده شوید که کارهایی زشت کرده‌اید

شاعری دیگر در ضمن قصیده ای طولانی می‌گوید:

أصبحت مقلتي تسحُ الدموعا      إذ رأت سيد الأنام خليعا

لهف نفسي عليه ، ما كان أعلا      ه وأسراه تابعاً متبوعاً

ألموه ذنباً على غير جرم      فتوى فيهم قتيلاً صريعاً  
وبنو عمه وعم أبيه      أظهروا ذلةً وأبدوا خضوعاً

ما بهذا يصحُّ ملك ، ولا يبعُ زى عدو ، ولا يكون جميعاً  
چشم من که پیشوای کسان را مخلوع دیده ، اشکبار است  
ای دریغا از او که چه بزرگوار و شریف و آقا بود  
گناهی بناحق به عهده او نهادند و او را کشتند و از پا درآوردند  
پسرعموها و پسرعموهای پدرش زبونی کردند و اطاعت نمودند  
بدینسان ملکی قوام نگیرد و به جنگ دشمنی نتوان رفت و جماعتی پدید نیاید.<sup>۸</sup>

### مرگ معتز

بر اثر نفوذ و تسلط ترکان در دربار خلافت، وضع به گونه ای بود که خلیفه یک مقام تشریفاتی بیش نبود و رتق و فتق امور عملاً در دست ترکان قرار داشت. هنگامی که سرداران ترک دیدند معتز مردم مغرب و فرغانه را به خود نزدیک می‌کند، بر او شوریدند و در حالی که صالح بن وصیف پیشاپیش آنان بود، بر او وارد شده، عطایا و حقوقشان را خواستند. خلیفه اظهار ناداری کرد؛ لذا پاهایش را گرفته، او را بر زمین کشیدند.

روزی گروهی از ترکان به سرکردگی صالح بن وصیف در روز مبعث وارد قصر معتز شدند و او را کشان کشان به اتاقی بردند، آنگاه او را با چوب و چماق کتک زده و پیراهنش را سوزاندند و او را در حیاط قصر زیر آفتاب نگه داشتند. آفتاب آن روز به قدری گرم بود که زمین مانند تنور داغ بود و هیچ کس نمی توانست دو پای خود را بر روز زمین بگذارد و ناچار بود به اصطلاح پا به پا شود. در این موقع ترکان او

<sup>۸</sup> مروج الذهب ، مسعودی ، الجزء الرابع ، ص ۹۳

را از مقام خلافت خلع کردند و گروهی را بر این خلع گواه گرفتند. سپس به منظور قتل خلیفه معزول تصمیم گرفتند او را به یک نفر بسپارند تا در اثر گرسنگی و تشنگی و شکنجه های فراوان به زندگی او خاتمه دهد. بدین گونه خلیفه را در حالی که نیمه جانی در بدن داشت، در سردابی جا دادند و درب سرداب را با خشت و گچ مسدود کردند و معتز به همان حالت زنده به گور شد! و به قولی او را با آب جوش تنقیه کردند تا مرد.<sup>۹</sup>

### مادر و فرزند معتز بعد مرگ

مهدی قبیحه مادر معتز را با عبدالله بن معتز و اسماعیل بن متوکل و طلحه بن متوکل و عبدالوهاب بن منتصر به مکه فرستاد و چون خلافت به معتمد، برادر معتز رسید کسی را فرستاد تا آنها را به سامرا بیاورد.<sup>۱۰</sup>

<sup>۹</sup> فیض العلام، شیخ عباس قمی، ص ۴۲۴ - الفخری، ابن طقطقا، الفخری، ص ۲۴۳ - الکامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۹۵ -

۱۹۶ -، تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۶۰؛ مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، الجزء الرابع، ۴، ص ۹۲

<sup>۱۰</sup> مروج الذهب، مسعودی، الجزء الرابع، ص ۱۱۲

## منابع و مأخذ

- مروج الذهب و معادن الجواهر ، على بن حسين مسعودى، دارالاندلس ، بيروت ، ١٣٨٥ قمرى
- النجوم الزاهرة فى ملوك مصر والقاهرة ، جمال الدين يوسف بن تغرى اتابكى ، وزارة الثقافة و الإرشاد القومى، المؤسسة المصرية العامة ، قاهره ، ١٣٩٢ ق
- الفخرى فى الآداب السلطانية و الدول الإسلامية ، محمد بن على بن طباطبا (ابن طقطقا)، دار صادر ، بيروت ، ١٣٨٦ ق
- فيض العلام فى عمل الشهور و وقايع الايام ، شيخ عباس قمى ، نشر صحیح بيروزی ، قم ، ١٣٨٥ ش
- الكامل فى التاريخ ، ابن اثير ، دار صادر، بيروت
- تاريخ الخلفاء، جلال لدين سيوطى ، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنى، ١٣٨٣ ق